

اول شکست خورده و راه فرار را پیش گرفت چون خبر شکست حاکم مذکور و خرابکاری ایل شاهسون به تبریز رسید مخبر السلطنه، اسعد السلطنه را که یکی از رجال کهنه کار قدیمی بود با چند فوج سرباز و قورخانه کامل روانه قره داغ کرد و به او دستور داد که با کمک تقی خان سابق الذکر شاهسونهای متعددی را از دو طرف محاصره نموده و به خودسری و غارتگری آنها خاتمه بدهند. در نیمه اردیبهشت اسعد السلطنه با قوای کافی از سوار و پیاده و شویخانه به طرف مراکز ایل شاهسون پیش رفت و در مشگین اردوی دولتی که مرکب از ده هزار نفر پیاده و سوار بود فرماندهی اسعد السلطنه و تقی خان با شاهسونها وارد در مبارزه شدند و پس از چند روز جنگ و کشمکش و تلفات بسیار اردوی دولتی با دادن چهار صد نفر مسئول شکست خورده و متلاشی گردید و تمام اسلحه و مهمات آنها به دست شاهسونها افتاد. تقی خان از میدان جنگ فرار کرد ولی اسعد السلطنه به دست دشمن اسیر شد و شاهسونها تا نزدیک اردبیل را غارت نمودند و خیال هجوم به شهر را داشتند ولی چون روسها بک ساخلوی نیرومند در شهر اردبیل داشتند و امیرشان برای طرفداران محمدعلیشاه مطاع بود از حمله به شهر خودداری کردند و پس از قتل و غارت بی سابقه با غنایم بسیار و اسرای بی شمار به محل خود بازگشتند.

تعجب در اینست که با وجود اینکه قریب شصت نفر از رؤسای معروف ایل شاهسون در تهران محبوس بودند و دولت می توانست بوسیله تهدید و یا تحقیر آنها جلو عصیان شاهسونها را بگیرد کوچکترین اقدامی نکرد و کار را به کفایت و کاردانی والی وقت محول نمود.

کنکاش در پایتخت اتریش
 اتریش مشغول توطئه و وسایل مراجعت به ایران را فراهم می کردند و به تهیه پول و اسلحه می پرداختند. شک نیست که محمدعلیشاه برای مخارج این سفر جنگی و فرستادن جاسوسان به اطراف و اکناف ایران و خرید توپ و تفنگ پول کافی در اختیار نداشت چنانچه در استنطاقی که از سوقر السلطنه بعمل آمد گفته بود که چون محمدعلیشاه مخارج کافی به ما نمی داد و من در زحمت بودم بهمین جهت به ایران مراجعت کردم بدون تردید مخارج این مسافرت و قیمت توپ و تفنگهای خریداری شده از جیب فتوت دولت استبدادی روسیه پرداخت می شد و اداره قیام بر ضد حکومت ملی ایران چه در خالد ایران و چه خارج در دست آنها بود می گویند ظل السلطان عموی محمدعلیشاه که با او برای برانداختن حکومت ملی در ایران همدمت شده بود مبلغ گزافی در اختیار محمدعلیشاه گذارده بود ولی کسانی که ظل السلطان را می شناختند و از مقاصد باطنی و خست او اطلاع داشتند می گفتند ظل السلطان خود داعیه سلطنت داشت و بهیچ قیمتی حاضر

نبود یک‌شاهی برای رسیدن مجدد محمدعلیشاه به سلطنت، خرج کند. محمدعلیشاه برای پی‌گم کردن چند سفر متکرراً به نیس وادسا و پاریس نمود و با اشخاصی چند ملاقات و عهد و پیمان بست ولی چون حقیقت اسر برای نگارنده روشن نیست از ذکر نام آنها خودداری می‌کنم در اواسط ماه تیر مجللسلطان از طرف محمدعلیشاه وارد اردبیل شد و پس از گذراندن چند روز و ملاقات چند نفر از مستفیدین محل به طرف ایل بورتجی رهسپار گردید و به آنها مژده مراجعت شاه مخلوع را به ایران اعلام نمود و از آنان بنام شاه تقاضا کرد که خود را آماده برای فداکاری در راه ولینعمت مخلوع نمایند. روسها که تا آن زمان نسبت به شاهسونها سختی می‌کردند غفلتاً رویه خود را تغییر داده بنای مهربانی را با آنها گذاردند و خوانین و رؤسای ایل شاهسون را در مجالس جشن و مهمانیهایی که داشتند دعوت می‌نمودند و گاهی هم مهمان آنها می‌شدند.

سفیر روس هم در تهران چون فرمانفرمای قفقاز خود را حاکم بر تقدیرات آینده ایران می‌پنداشت و با عده مستبدین که در پناه سفارت روس بودند و صاحبمنصبان قزاقخانه وسایل ورود محمدعلیشاه را از هر جهت فراهم نموده بودند می‌گویند در یک مجلس مهمانی سفیر روس گفته بود عنقریب اوضاع تغییر خواهد کرد و کسانی که از آمدن به طرف ما امتناع دارند با امتنان و کرنش به طرف ما خواهند آمد.

دولت ایران تا حدی از توطئه مستبدین و محمدعلیشاه در خارج ایران آگاه بود ولی جز آنکه حقوق او را قطع کند و در این کار هم بطوری که نوشتم توفیق نیافت، کاری از دستش بر نمی‌آمد و اگر به روسها هم گله می‌کرد روسها جواب می‌دادند ما در کار او مداخله نداریم و در عهد و قولی که داده‌ایم استوار هستیم.

سردار اسعد که در آن زمان در پاریس می‌زیست اول کسی بود که دولت ایران را از سوء نیت و قصد خائنانه محمدعلیشاه آگاه ساخت و بوسیله تلگرافات رمز صمصام السلطنه را که ریاست بختیارها را عهده‌دار بود مطلع نمود و به او توصیه نمود که برای حفظ مشروطیت و آزادی ملت چون گذشته از هیچگونه فداکاری خودداری نکند و مستوفی‌المالک را از آنچه در پایتخت اتریش می‌گذشت و نقشه‌ای که در کار بود آگاه نمود.

سیودنیازت و یک سفیر روس در بلغراد که زبان فارسی را خوب می‌دانست و سالها در ایران مأموریت داشته و از اوضاع داخلی ایران بخوبی مطلع و از دشمنان سرسخت آزادی ایران بود واسطه میان دولت روس و محمدعلیشاه و مشاور او بود و نقشه برگشت محمدعلیشاه به ایران به دست همین شخص فراهم می‌شد و مهمات و اسلحه بوسیله همین شخص در اتریش خریداری شد و در صندوقها گذارده از راه روسیه حمل به ایران گردید.

در همین ایام دولت ایران مطلع شد که ارشدالدوله با ستداری مهمات جنگی از

راه روسیه وارد خاک ایران شده.

دولت در ضمن یادداشت رسمی از دولت روسیه گله کرد که برخلاف عهد و پیمانی که با دولت ایران بسته اجازه داده محمدعلیشاه و طرفدارانش وارد ایران بشوند و از راه روسیه اسلحه وارد ایران کنند ولی دولت روسیه جواب داد که کمترین اطلاعی از اینگونه وقایع نداشته و کمکی برای بازگشت محمدعلیشاه به ایران نکرده است.

در همان ایام در پارلمان انگلیس صحبت از همدستی سفیر روس مقیم پایتخت اتریش با محمدعلیشاه به میان آمد و یکی از وکلا از دولت توضیح خواست ولی پس از چند روزها اعلام داشتند که سفیر روس مقیم وینه کمترین ارتباط با محمدعلیشاه نداشته و آنچه در جرید ممالک آزاد در این باب نوشته اند خالی از حقیقت است.

باری پس از آنکه محمدعلیشاه کارهای خود را از هر جهت آماده نمود و موقع را برای حرکت به طرف ایران مساعد دید و از موفقیتی که در جمع آوری قشون نصیب سالارالدوله شده بود آگاهی یافت توپ و تفنگ و فشنگهای خریداری شده را صندوق گیری کرده از راه روسیه به مقصد ایران بوسیله ارشاندوله فرستاد و پس از چند روز خود در تحت نام مستعار با شش نفر همراهانش از راه روسیه به طرف ایران حرکت کرد. تعجب در اینست که با وجود کنترل شدیدی که در آن زمان در سرحدات و گمرکات روسیه بعمل می آمد محمدعلیشاه و همراهانش صدها صندوق محتوی اسلحه را بدون کوچکترین اشکال از خاک روسیه عبور داده و با مساعدت مخفی مأمورین دولت روس وارد خاک ایران نمودند و دولت روس بی شرمانه خود را بی اطلاع از توطئه محمدعلیشاه و عبور او و همراهانش از روسیه اعلام داشت.

بطوری که در صفحات پیش نوشتم چون سالارالدوله با رؤسای

قبایل غرب رابطه داشت محمدعلیشاه صلاح دانست که سالارالدوله قبلاً به ایران برود و سپاهی از ایلات و عشایر غرب گرد خود جمع کند و کرمانشاه را تصرف نموده مقر

ورود سالارالدوله

به خاک ایران

اردوگاه خود قرار بدهد و بمحض ورود محمدعلیشاه به خاک ایران بر طبق نقشه تهیه شده به تهران حمله کند.

در اوایل تیر سالارالدوله از راه آسیای عثمانی وارد بغداد شد و خود را به خاک ایران رسانید و با رؤسای ایل کلهر و سنجابی که منتظر ورود او بودند و قبلاً برای پذیرایی او آماده شده بودند ملاقات نمود و ایلات پشتکوه و لرستان و پیشکوه را بیاری طلبید و در اندک زمانی یک قشون مجهز از چندین هزار نفر سوار آماده نمود و به طرف کرمانشاه حمله برد و آن شهر را بتصرف درآورد و چند نفر از مشروطه خواهان معروف را دستگیر و اعدام کرد و سپس رهسپار همدان شد و در آن شهر تاریخی که از نظر



سالالدوله

سوق الجیشی و جغرافیایی اهمیت خاصی دارد مستقر شد.

ورود محمدعلیشاه به خاک ایران

محمدعلیشاه و همراهانش روز ۲۱ رجب ۱۳۲۹. وارد قمش تپه شدند. و خبر ورود آنها پس از چند ساعت در اغلب نقاط ایران مخصوصاً تهران منتشر شد. سردار ظفر می نویسد باتفاق مصمصام السلطنه به ملاقات سپهدار رئیس الوزرا رفته بودیم در میان صحبت پیشخدمت وارد اطاق شد و تلگرافی بدست سپهدار داد، سپهدار تلگراف را خوانده و رنگش پرید و بدون آنکه حرفی بزند تلگراف را به مصمصام السلطنه داد این تلگرافی بود که شعاع السلطنه به مادرش کرده بود و خبر ورود خودش را به قمش تپه داده بود. خبر ورود محمدعلیشاه به خاک ایران چون صاعقه ای بود که بر سر آزادخواهان فرو ریخت و همه را وحشت زده و پریشان خاطر نمود.

پس از پنج سال انقلاب و خونریزی و خرابی دوباره اهریمن استبداد موحش تر و انتقام جوتر و سرسخت تر از پیش در مقابل ملت ایران نمایان گشت و همه چیز مردم را به مرگ و نیستی تهدید می کرد.

هزارها ایلات وحشی ترکمن و لر و کرد برای هجوم و غارت تهران در شرف حرکت بودند و هزارها مردان منافق و استفاد مجو برای رسیدن به مقام و ثروت در راه موفقیت شاه مخلوع تلاش می نمودند.

آثار موفقیت و شادمانی در قیافه سفیر روس مشاهده می شد و رجالی که تا دیروز گرد مجلس شورای ملی و دولت طواف می کردند چنانچه شیوه اینگونه مردان است به ساختن مجالس و محافل و امضا کردن طومار و تلگراف به نفع شاه مخلوع مشغول شدند.

مستبدین و طرفداران شاه مخلوع که در این انقلابات چند ساله تجربه پیدا کرده دست به همان اسلحه ای که بشروطه خواهان برای موفقیت خود بکار می بردند زدند و در تمام شهرها و قصبات حتی در کشورهای خارجه شهرت می دادند که ملت ایران نسبت به حکومت مشروطه علاقمند نیست و طالب بازگشت شاه مخلوع است و شاه مخلوع

بدون کوچکترین مقاومتی تخت و تاج ایران را تصاحب خواهد کرد از طرف دیگر از نیرومندی و عده قشون محمدعلیشاه و سالارالدوله داستانها نقل می کردند و برای ترسانیدن مردم شهرت داده بودند که چندین فوج قشون روس با توپخانه و سوار قزاق برای کمک محمدعلیشاه وارد سرحد شده و با اردوی ارشدالدوله و شعاع السلطنه به طرف تهران حرکت کرده اند.

بالا ترین بدبختی که در آن زمان دامنگیر مشروطه خواهان و مجلس شده بود این بود که مردم به دولت سپهدار اعتماد نداشتند و او را در باطن مایل به بازگشت محمدعلیشاه می پنداشتند.

در همان روزها تلگرافی از طرف شاه مخلوع به سپهدار رسید که بیش از پیش سوءظن مردم را نسبت به دولت زیاد کرد تلگراف مذکور به این مضمون بود: جناب اشرف سپهدار اعظم تا ورود ما به تهران شما همچنان ریاست دولت را عهده دار و در نظم و امنیت عمومی کوشش نمایید.

اگرچه از نظر حقیقت جویی و حق گوئی تمایل سپهدار به محمدعلیشاه مخلوع ساخته مغز دشمنان او بود چنانچه در یادداشتهایی که به خط سپهدار بیادگار مانده مکرر از بی انصافی دشمنانش شکایت و ناله کرده و می نویسد دشمنان من حتی نوشتند که من مشروطه خواه نیستم و به نفع شاه مخلوع اقدام می کنم.

این شهرت که سپهدار رئیس الوزرا و محتشم السلطنه وزیر خارجه در خفا با مستبدین و شاه مخلوع همدست هستند و مقاومت و اقدامی برای جلوگیری از ورود شاه مخلوع به تهران نخواهند کرد بزرگترین عاملی بود که سبب یأس مردم شده و مشروطه خواهان را متوحش کرده بود. بواسطه خطر مهلکی که در پیش بود و سرعت حوادث نایب السلطنه و لیبرهای حزب دمکرات و حزب اعتدال در صدد چاره جویی برآمدند و مصمم شدند که مصمص السلطنه که از مشروطه خواهان مورد اعتماد و ریاست ایل بختیاری را عهده دار بود به وزارت جنگ منصوب گردد و دفاع در مقابل قوای مهاجم را به عهده او محول نمایند.

گرچه انتخاب مصمص السلطنه به وزارت جنگ تاحدی از اضطراب عمومی کاست و وزیر جنگ و سردار بهادر را با اعتبار پنجاه هزار تومان به بختیاری برای جمع آوری سوار روانه کرد و او در اندک زمانی دسته هایی از سوار بختیاری مجهز نمود و به طرف تهران اعزام داشت ولی بودن سپهدار در رأس دولت و عدم اعتمادی که نسبت به او نشان داده می شد بیش از پیش مشروطه خواهان را مضطرب و مأیوس ساخته بود و همه احزاب که در آن موقع بحرانی برای نجات مشروطه به تلاش افتاده بودند نسبت به دولت بدبین بودند.

با اینکه سپهدار در جواب تلگراف محمدعلیشاه تلگرافی به این مضمون مخایره نمود: مردم ایران طالب مشروطه هستند و خود منم چون گذشته از مشروطیت دفاع خواهم کرد، و باوجود تلاشی که سپهدار برای جلب اعتماد عمومی می کرد دانسته سوءظن عمومی روز بروز نسبت به کابینه توسعه یافت و کار بجایی رسید که اعتدالیون و نایب السلطنه ناصرالملک که طرفدار سپهدار بودند موافقت کردند که کابینه سپهدار از میان برود و مصمصام السلطنه زمام مملکت را در دست بگیرد.

این نکته را ناگفته نگذارم که اعیان و اشراف و سران مستبدین برای اینکه مشروطه خواهان و مجلس را مرعوب کنند و به آنها بفهمانند که هر نوع پایداری در مقابل محمدعلیشاه بی فایده است و جز تسلیم و تمکین چاره ای نیست بیشتر همدست بودن سپهدار و بعضی از وزرا را با محمدعلیشاه شهرت می دادند و در حقیقت آنان سبب جدا شدن مشروطه طلبها و مجلس از سپهدار گردیدند.

در چهارم شعبان ۱۳۲۹ مراسله ذیل از طرف سفارتین به مراسله سفارت روس و دولت ایران داده شد: نظر به اینکه شاه مخلوع برخلاف انگلیس به دولت ایران مصلحت و نصیحتهایی که مکرر دولتین روس و انگلیس در اوقات متعدد به او داده اند که از هرگونه اقداماتی که باعث شورش و انقلاب در ایران بشود اجتناب نماید، اکنون به خاک ایران وارد شده، دولتین روس و انگلیس نمی توانند در امور راجع به او مداخله کنند لهذا اظهار می دارند که دولتین در این مناقشه که در ایران پیش آمده مداخله ندارند و بی طرف خواهند ماند و بهیچ قسم مداخله نخواهند کرد.

تعجب در اینست که با آنکه بر طبق قرارداد منعقد شده میان دولتین و دولت ایران در موقع تبعید شاه مخلوع دولتین متعهد شده بودند که از هر نوع اقدام شاه مخلوع بر ضد حکومت مشروطه جلوگیری نمایند اینک که خود با کمکهای غیر قابل تردید و وسایل مراجعت او را، به ایران فراهم کرده بودند و روسها او را با کشتی روس از سرحد عبور داده و به خاک ایران پیاده اش نموده بودند و در خفا اسلحه و مهمات جنگی حتی چند عراده توپ که همراه داشت از سرحد گذرانیدند و تسهیلاتی برای حمل صندوقهای اسلحه و افرادی که با او همراه بودند فراهم کرده بودند و گذاردند از اتریش وارد روسیه شود همینکه وارد خاک ایران می شود و بدستگیری صاحبمنصبان روسی قشون جمع آوری می کند و وسایل حمله به پایتخت را فراهم می نماید برخلاف معاهده خود رسماً اعلام بی طرفی می کنند. برای آنکه خوانندگان این تاریخ معنی بی طرفی روسها را استنباط کنند و به حقیقت اظهارات آنها بی ببرند در همین روزها سفارت روس در زرگنده مرکز فعالیت عناصر ضد مشروطه شده بود و رجال معروف مستبد در حمایت پرچم دولت

روس برای موفقیت شاه مخلوع فعالیت می کردند.

چون شوستر خزانه دار بر طبق وظیفه‌ای که داشت برای تقویت نیروی ملی از کمک مالی و تسهیلات مقتضی فروگذار نمی کرد روسها وجود او را یکی از موانع مهم موفقیت شاه مخلوع می پنداشتند و برای کشتن او مأمورینی معین کردند ولی نقشه آنها بوسیله یکی از مأمورین کشف شد و از آن به بعد شوستر کمال مراقبت را برای حفظ جان خود می نمود.

همینکه خبر ورود شاه مخلوع در شهرستانها منتشر شد عموم طبقات مخصوصاً آزادیخواهان بوسیله اعلامیه و تلگرافات تنفر خود را نسبت به آن مردی که موجب آئمه بدبختی و خونریزی شده بود اعلام داشتند از آنجمله مردم اصفهان نامه‌ای به قسولگری روس نگاشته و در آن نامه متذکر شده بودند: در صورتی که دولت روسیه متعهد شده بود که من بعد از شاه مخلوع حمایت نکند چگونه راضی شد او با جمعی، از خاک روسیه با مقدار زیادی صندوقهای سرپستهٔ سهامات عبور بکند و مأمورین روسیه نه فقط عملیات او را نادیده گرفته بلکه برای موفقیت او مساعدت بسیار نمودند.

قسول روس نامهٔ سردمان اصفهان را پذیرفت و نامه‌ای بشرح ذیل به وزارت خارجه ایران فرستاد: بر حسب اطلاعی که به قسولخانه رسیده حکومت اصفهان می خواهد مجلسی از علما و اعیان و معتبرین و تجار منعقد نموده و مسوده تلگرافی به نام نمایندگان دول خارجه ترتیب دهد که آنها یعنی ملت محمدعلیشاه را نخواسته‌اند و برخلاف ورود او به ایران پرتست نمایند، خواهشمند است به آنها رسماً اطلاع دهند که چون این معامله تعلق به ایران و ایرانیان دارد زحمت دادن به سفارت و قسولخانه‌های امپراطوری بی سود خواهد بود.

سپس نامهٔ دیگری به نمایندگان مردم اصفهان بضمون ذیل نوشته و فرستاد: شما نباید عبت در معامله محمدعلیشاه به سفارت و قسولخانه‌های امپراطوری روس زحمت بدهید زیرا مداخله در اینگونه امور حق نمایندهٔ خارجه دولت ایرانست و بر دولت ایرانست که اینگونه امور را تصفیه کند.

در آذربایجان رشیدالملک که پیش از این تاریخ حاکم اردبیل بود به نفع شاه مخلوع با جمعی شاهسون دست به اغتشاش و خرابکاری زد، والی وقت بزحمت او را دستگیر و زندانی نمود. در تاریخ سلخ رجب ژنرال قسول روس رسماً تقاضای استخلاص او را نمود و چون این تقاضا مورد قبول واقع نشد سیصد نفر سرباز روسی مسلح را مأمور نمود که به دارالحکومه رفته مستحفظین و مأمورین دولت ایران را با بی احترامی متفرق کرده مقصر را مستخلص نمودند و پس از چندی همین رشیدالسلطان با دستگیری شجاع الدوله خیانتیایی مرتکب شد که در کتاب هفتم این تاریخ به نظر خوانندگان

خواهد رسید.

شوستر در تاریخچه که نگاشته می نویسد اعمالی که روسها در ایران می کردند اگر یکی از آنها میان دو دولت مساوی القوه بود بدون شک منجر به جنگ می شد دولت ایران تمام اقدامات خلاف قانون مأمورین رسمی روس را به وزارت خارجه آن دولت اعتراض می کرد ولی روسها کمترین اعتنایی به اظهارات دولت ایران نمی کردند و حتی شخص مطلعی پس از انقلاب اکتبر اظهار می کرد که وزارت خارجه روسیه یادداشتهای دولت ایران را در دفاتر خود ثبت نمی نمودند و آنها را چون ورق پاره ای دور می انداختند. ناگفته نگذارم که پس از آنکه خبر ورود شاه مخلوع به ایران در کشورهای آزاد جهان منتشر شد جراید ملی و کثیرالانتشار بنای انتقاد و خرده گیری را از رویه غیر عادلانه دولت روس و انگلیس گذاردند و حتی نوشتند که اگر میل باطنی دولت روس در کار نبود محال بود شاه مخلوع بتواند با افرادی چند و صندوقهای مهمات جنگی وارد خاک ایران بشود ولی گوش مقامات مسئول دولت روس و انگلیس برای شنیدن اینگونه حرفها آماده نبود و کمترین تأثیری به اعتراضات دولت ایران و جراید آزاد دنیا نمی دادند.

اتحاد احزاب

اعتدالیون و دمکراتها که دو حزب مهم مملکت بودند و زمام امور را در دست داشتند و پس از فتح تهران با یکدیگر در مبارزه و کشمکش بودند، بمحض آنکه از ورود شاه مخلوع به خاک ایران اطلاع یافتند و به خطری که آزادی و مشروطیت را تهدید می کرد متوجه شدند اختلاف و نزاع را کنارگذاشته دست برادری بهم دادند و متفقاً برای جلوگیری و مقابله با قوای اهریمنی استبداد که نه فقط حکومت ملی را از میان می برد بلکه جان و هستی خود آنها را به مخاطره انداخته بود قیام کردند.

اولین نتیجه این موافقت و همکاری سقوط حکومت سپیدار که از دیر زمانی مورد سوءظن قرار گرفته و متهم به سازش با شاه مخلوع شده بود و برگزیدن مصمص السلطنه به ریاست وزرا بود.

سپس عده ای از رجال، از آن جمله علاءالدوله و مجدالدوله که برای سقوط مشروطیت و به سلطنت رسانیدن شاه مخلوع تلاش می کردند دستگیر و زندانی کردند و به جمع آوری مجاهدین و سوار بختیاری همت گماشتند و در اندک زمانی یک قشون مورد اعتماد مرکب از مجاهدین و بختیاری در حدود سه هزار نفر بوجود آمد.

ریاست مجاهدین را یفرم و ریاست سواران بختیاری را سردار بهادر، سردار ظفر، امیر مجاهد و سردار محتشم عهده دار شدند و بطوری که در فصل آینده خواهیم نگاشت متفقاً به دفاع از حکومت ملی و جلوگیری از مهاجمین پرداختند.

مصمص السلطنه با مشورت لیدرهای مجلس کابینه را از افراد مورد اعتماد و مؤمن به مشروطیت انتخاب نمود و وثوق الدوله را به وزارت خارجه برگزید.

در همان زمان مجلس شورای ملی دو قانون که هر یک برای مغلوب و مرعوب کردن شاه مخلوع و طرفدارانش بسیار مفید افتاد وضع کرد یکی قانون حکومت نظامی بود که هنوز هم به قوت خود باقی است و بر طبق آن دولت حق داشت اشخاص مظنون را توقیف و زندانی نماید و کسانی که بر ضد حکومت ملی قیام کرده اند پس از ثبوت اعدام کند. دیگر قانون شگفتی که شاید در دنیا کمتر سابقه داشته بدینسان وضع

نمودند: کسانی که محمدعلی میرزا را اعدام یا دستگیر نمایند یکصد هزار تومان به آنها داده می‌شود. کسانی که شعاع السلطنه را اعدام و یا دستگیر نمایند بیست و پنجهزار تومان به آنها داده می‌شود. کسانی که سالارالدوله را اعدام و یا دستگیر نمایند بیست و پنجهزار تومان به آنها داده می‌شود.

در آن زمان دولت روسیه در اغلب شهرهای مهم ایران قنصلگری معتبری داشت و عده‌ای از ایرانیان بی‌وطن در تحت حمایت روسها درآمده بودند و مأسورین دولت روسیه این افراد خائن را برای سرعوب کردن مردم و تهیه وسایل و تسهیل و تقویت شاه مخلوع بکار می‌بردند و برای اینکه عده‌ای از مردم قفقاز مقیم ایران که قبلاً طرفدار مشروطه بودند در زمره مجاهدین ملی در نیابند قنصلگریها اعلام کردند که هرگاه اتباع روسیه در وقایعی که در ایران در شرف انجام است مداخله کنند زندانی شده و برای تنبیه به روسیه اعزام خواهند شد.

صدها معاریف مستبدین در زرگنده تحت حمایت سفارت روس درآمدند و شبانه روز به جمع‌آوری اسلحه و مسلح کردن اشرار و اوباش می‌پرداختند.

با اینکه دولت انگلیس در مقابل رفتار ناهنجار روسها در ایران برخلاف قرارداد و تعهدی که کرده بود راه صبر و سکوت پیش گرفته و برای اینکه روسها را از خود نرنجانند اعمال خلاف حق آنان را در ایران نادیده می‌گرفت انجمن طرفدار ایران در لندن بار دیگر بنای پرخاش را نسبت به سیاست دولت انگلیس گذارد و از تمکین و تسلیم دولت انگلیس در مقابل تجاوزات روسها شکایت کردند و مقالاتی در جراید کثیرالانتشار درج نمودند و در مجلس عوام هم چند نفر از وکلای آزادیخواه از رویه دولت در ایران انتقاد نمودند ولی سرادواردگری وزیر خارجه انگلیس که همدستی و دوستی روسها را در مقابل دولت آلمان به قیمت استقلال و آزادی ایران می‌خواست بدست ییاورد گوشش برای شنیدن ناله ملت مظلوم ایران و انتقاد وکلای آزادیخواه مجلس عوام انگلیس آماده نبود و همچنان سیاست دیرین خود را تعقیب می‌نمود و دست روسها را در مداخله امورد داخلی ایران بازگذاشته بود.

پس از سرکار آمدن صمصام السلطنه مستبدین که تا آن زمان خیال می‌کردند که دولت مشروطه دچار اختلاف و ضعف شده در مقابل محمدعلیشاه مقابله نخواهد کرد و در صورتی که آتش جنگ روشن شود نیروی مقاومت و پایداری ندارد متوجه شدند که با دولتی سر و کار پیدا کرده‌اند که با جان و دل طرفدار حکومت ملی است و با تمام قوا وسایل دفاع و جنگ را آماده می‌کند.

ریاست وزرائی صمصام السلطنه، باردیگر مشروطه‌خواهان را که در حال یأس و ناامیدی روزگار می‌گذرانیدند امیدوار کرد و حرارت و هیجانی در مردم پدیدارگشت و دسته دسته چون ایام صدر مشروطیت به تشکیل مجامع و جمع‌آوری اسلحه پرداختند و

عصرها در مقابل مجلس دست به تظاهرات زدند و علاقمندی خود را به حکومت ملی شعار دادند.

قیام مجدد تهران در اندک زمانی در شهرستانها منعکس شد و مردم آن سامان هم بسهم خود بنای تظاهر را گذارده و با انتشار اعلانات و تلگرافات به دولت و مجلس شورای علاقمندی ملت ایران را به مشروطیت و بیوزاری از محمدعلیشاه و پیروانش اعلام نمودند. هیجان عمومی بیش از پیش موجب دلگرمی دولت و سرداران ملی شد و آنان را برای مقابله با دشمن مصمم و امیدوار نمود.

شوستر می نویسد در یکی از روزها که به هیأت وزرا رفته صمصام السلطنه رئیس - الوزرا گفت من چون رئیس دولت هستم حاضرم بعنوان صلح و سازش به ملاقات محمدعلیشاه بروم و بمحض روبرو شدن او را بکشم و با اینکه یقین دارم کشته خواهم شد چون جان خودم را وقف مشروطه کرده ام از کشته شدن باکی ندارم.

در فصول گذشته این تاریخ به نظر خوانندگان رسانیدم که کوشش برای جمع آوری چند ماه پس از فتح تهران تمام قوای مؤثر و مقامات متنفذ برای از میان بردن مجاهدین بکار رفت و ریشه قدرتی که با فداکاری مشروطیت را دوباره برقرار کرد از میان برداشته شد

مجاهدین

اعتدالیون چون مجاهدین را محل امنیت و آسایش می پنداشتند و آنها را انقلابی می دانستند کمال کوشش را برای از میان بردن آن قوه ملی بکار بردند.

دسکراتها چون ستارخان و باقرخان و سردار محیی و یفرم را متکی به نیروی مجاهدین می دانستند برای تضعیف آنها کمر قتل مجاهدین را بستند و واقعه یارک را پیش آوردند سردار اسعد چون می خواست که بختیاری یگانه قوه و قدرت مسلح مملکت باشد آنچه در قوه داشت برای محو مجاهدین بکار برد سپهدار چون مجاهدین را خودسر و انقلابی می دانست برای اضمحلال آنها کوشید.

یفرم رئیس نظمیة مجاهدین را مخالف نظم عمومی می دانست و برای خلع سلاح آنان تلاش بسیار کرد از همه بالاتر روسها بودند که از روز اول تمام قدرت خود را برای محو این قوه ملی بکار بردند و مکرر دولتها را تهدید کردند که اگر اقدام به خلع مجاهدین نشود تهران را بوسیله قشون اشغال خواهند کرد و برای عملی کردن منظور خود قزوین را اشغال و تهران را در مخاطره انداختند در صورتی که اگر رهبران مشروطیت و سرداران ملی مردان عالم و با تجربه و کاردان و عاقبت بین بودند پس از فتح تهران به تشکیل یک قشون ملی منظم بر طبق اصول نظام جدید می پرداختند و مجاهدین را هم وارد افواج قشون ملی می کردند و به تربیت و آشنا کردن آنها به فنون نظامی و انتظامات سربازی می پرداختند و از این نیروی فداکار یک قوه مورد اعتماد ملی و



توقف شدگان باعشاه

حافظ مشروطیت و قانون اساسی ایجاد می گردید.

پس از آنکه خبر ورود محمدعلیشاه در مرکز منتشر شد و سالارالدوله اردوی امیرمفخم را در همدان شکست داد و تار و مار کرد و راه تهران را پیش گرفت دولت و کلای ملت متوجه شدند که قوه و قدرتی که مورد اعتماد و اطمینان باشد و تسلیم

دشمن نشود و معتقد به مشروطه و حکومت ملی و جنگجو و فداکار باشد برای جلوگیری و مقاومت در مقابل دشمن ندارند و به افواج قدیمی و قزاقخانه هم کمترین اعتمادی نبود بناچار ب فکر افتادند مجاهدین متفرق شده را جمع آوری کنند و نیروی مورد اعتمادی برای مقابله با استبداد ایجاد نمایند. با سعی بسیاری که کردند بیش از سیصد نفر از مجاهدین قدیم را نتوانستند جمع آوری و تحت سلاح در آورند زیرا اکثر آن پدبختها یا از میان رفته بودند و یا توانایی کار نداشتند.

متأسفانه این سیصد نفری که جمع آوری و مسلح شدند دیگر مجاهدین قدیم نبودند و بواسطه یأس و ناامیدی و فقر و پریشانی و بی انصافی که نسبت به آنها شده بود نیروی شهامت و شجاعت را از دست داده بودند و قادر نبودند مانند گذشته فداکاری کنند فقط در حدود پانصد نفر مجاهدینی که در تحت قیادت بقرم از روز اول اداره می شدند و زندگانی شان تأمین شده بود و به رئیس خود اطمینان و اعتماد کامل داشتند صفات و سجایای دوره مجاهدت را از دست نداده بودند بلکه با طول زمان آزموده تر شده بودند و بطوری که در صفحات آینده خواهیم نگاشت در جنگهایی که پیش آمد با کمال رشادت و فداکاری جنگیدند و به فتوحات مهمی که انتظار نمی رفت نایل شدند و نام نیکی از خود در صفحات تاریخ آزادی ایران باقی گذاردند.

بار دیگر تبریز برای نجات مشروطیت پیا خاست

با اینکه مردم ستمدیده و زنج کشیده تبریز گرفتار سختیها و مصایب روسها بودند همینکه از ورود شاه مخلوع به قمش تپه آگاه شدند و از قشون کشی به طرف پایتخت برای محو آزادی اطلاع یافتند بار دیگر پپای خاستند و برای یاری مشروطیت قد مردانگی علم کردند. بر طبق دستور انجمن کسانی که تظاهر بطرقداری شاه مخلوع می کردند دستگیر و زندانی نمودند و تلگرافات و نامه های متعدد به مجلس شورای ملی و دولت و انجمنهای ملی شهرستانها مخابره نمودند و آنان را به قیام بر ضد شاه جابر و قشون غارتگر او تشویق نمودند و آمادگی خود را برای فداکاری دز راه آزادی ملت بار دیگر اعلام داشتند در همان زمان مخبرالسلطنه معزول و علاءالدوله به فرمانفرمایی آذربایجان منصوب گردید ولی چون علاءالدوله می دانست که با بودن قشون روس در تبریز کاری از او ساخته نیست از قبول ایالت آذربایجان خودداری کرد و شاهزاده امان الله میرزا کفالت ایالت آذربایجان را عهده دار گشت تقی خان رشیدالملک و محمد میرزا که در اهر کارهای ناروایی کرده بودند از طرف نایب الایاله دستگیر و زندانی شدند.

روسها که با وجود بردباری مردم تبریز بی درپی بهانه جویی می کردند از این پیش آمد استفاده کرده و بنای پرخاش را با مسئولین امور گذاردند و در تهران سفیر روس یادداشت شدیدی به دولت ایران ارسال داشت و استخلاص آنان را خواستار شد. روز پنجم سرداد قنسول روس به ملاقات امان الله میرزا کفیل ایالت رفت و با یک لحن زننده و شدید آزادی رشیدالملک را تقاضا کرد امان الله میرزا با کمال ادب و خوش رویی جواب داد چون این مرد اعمال خلاف قانون کرده و مقداری از اموال دولت را حیف و میل نموده بر طبق دستور دولت بازداشت و تحت محاکمه قرار گرفته است و تا محاکمه او تمام نشود نمی تواند او را مستخلص نماید قنسول روس سر سنگین و بی اعتنا دارالحکومه را ترک کرد و هنوز ساعتی از ملاقات قنسول و کفیل ایالت نگذشته بود که متجاوز از صد نفر سرباز روسی تفنگ در دست عمارت حکومتی را محاصره کردند

و عده‌ای وارد عمارت شده و بدون آنکه اعتنایی به نماینده دولت بنمایند مستحفظین رشیدالملک را با سر نیزه مجروح و متفرق نمودند و محبوس را مستخلص و به همراه خود به قنسولخانه روس بردند. این عمل بی‌شرمانه روسها مردم تبریز را بغایت خشمناک نمود و صدای عدم رضایت و شکایت در کوچه و بازار بلند شد مجاهدین دسته‌دسته گرد هم جمع شده و به یکدیگر می‌گفتند تا چند باید تحمل بیادگری بیگانگان را کرد و شاهد جفاکاری آنها بود بعضی که تندخو و عصبانی‌تر بودند برآن شدند که به قنسولخانه رفته و رشیدالملک را دستگیر نمایند ولی عقلا با این فکر مخالفت کردند و قرار گذاردند که فردای آن روز در سربازخانه مجتمع شده به مشورت بپردازند و راهی برای جلوگیری از اعمال زشت روسها اتخاذ نمایند.

روز چهارشنبه عصر بازارها را بستند و مردم دسته دسته به طرف سربازخانه روانه شدند ولی چند ستون قشون روس سربازخانه را احاطه کرده و مانع ورود مردم شدند و دسته‌های دیگر هم تفنگ بدست در خیابانها به خودنمایی پرداختند. مردم تبریز که از این رفتار روسها بهیجان آمده بودند به طرف مسجد جامع که محل تجمعی بود و گنجایش عده زیادی را داشت روانه شدند.

صحن مسجد و پشت بامها و خیابانهای اطراف از جمعیت پوشیده شده بود و آثار خشم و ناراحتی از چهره مردم آشکار بود چند نفر از ناطقین مشروطه‌خواه منجمله میرزا علی واعظ، حاجی آقا رضا زاده و سید محمد خامنه‌ای خطابه‌های مهیج و پرشوری ایراد کردند و از رفتار روسها شکایت نمودند و متذکر شدند که این بردباری و متانتی که ملت تبریز در مقابل مظالم روسها از خود نشان می‌دهد از ترس نیست بلکه برای اینست که فتنه و فساد روی ندهد و کار به جنگ و خونریزی نکشد.

بمحض آنکه خبر هیجان تبریز به تهران رسید دولت عین الدوله را به فرمانرماهی آذربایجان منصوب نمود و عین الدوله شاهزاده امامقلی میرزا را به نیابت ایالت انتخاب کرد.

ناگفته نماند که انتخاب عین الدوله به ایالت آذربایجان در حکم نمکی بود که بر جراحات مردم آزادخواه تبریز پاشیده شد و آنان را که ستمگری‌های عین الدوله را به چشم دیده بودند دچار بهت و پریشانی ساخت. در مقابل امامقلی میرزا که مرد خوش‌نیت و نیکوکاری بود توانست تاحدی جلو احساسات مردم را بگیرد و آنان را به صبر و تحمل و بردباری وادارد ولی شاهزاده امامقلی میرزا هم نتوانست اعمال و رفتار ظالمانه روسها را تحمل کند و پس از چندی از کار برکنار شد.

در آذربایجان قنسولهای روس شهرت دادند که محمدعلیشاه با بیست هزار قشون و بیست میلیون تومان رهسپار تهران گشته و محمد ولی خان سپهسالار را از طرف خود تا ورود به تهران نایب السلطنه نموده و عنقریب تخت و تاج ایران را به تصرف در

کتاب ششم ۱۳۹۷

خواهد آورد و دستگاه مشروطیت برچیده خواهد شد.
تاجر باثنی روس رسماً از طرف قنصل روس متیم اردبیل حاکم را ملاقات کرد
و به او گفت که شما یا باید خود را نماینده و حاکم از طرف محمدعلیشاه بدانید و حلقه
اطاعت او را برگردن بتهید و یا از کار کناره‌گیری نمایید.

جنگ میان اردوی سالارالدوله و اردوی امیرمفخم بختیاری

خوانین بختیاری برای اینکه تعادل و توازن را در خانواده رعایت کرده باشند با اینکه امیرمفخم طرفدار محمدعلیشاه بود و شاید در میان طرفداران استبداد مردی به سرسختی او پیدا نمی شد به ایالت بروجرد و لرستان انتخاب نمودند و یک اردو مرکب از چند فوج سرباز و توپخانه و هزار سوار بختیاری برای امنیت و حفاظت صفحه غرب در اختیارش گذارده شد و امیرمفخم متعهد شد که در صورتی که سالارالدوله بنای سرکشی و عصیان را بگذارد و به طرف همدان رهسپار گردد با قوایی که داشت از او جلوگیری نماید.

سالارالدوله با چند هزار سوار از جنگجوترین ایلات کلهر و سنجایی پشتکوه و پیشکوه و کرد و شانزده عراده توپ به طرف ملایر رهسپار گشت همینکه خبر حرکت سالارالدوله به امیرمفخم رسید با اردویی که تحت امرش بود از ملایر بیرون رفت و در ده کوچکی اقامت گزید.

سردار ظفر می نویسد چون من می دانستم میان سالارالدوله و امیرمفخم جنگ خواهد شد بدون فوت وقت صارم الملک را با یک عراده توپ و سیصد سوار بختیاری به کمک امیرمفخم فرستادم سواران کلهر که پیش قراولی اردوی سالارالدوله را عهده دار بودند وارد ملایر شدند و فردای آن روز از ملایر گذشته و به اردوی امیرمفخم حمله بردند.

امیرمفخم و مرتضی قلیخان درگدرنه بوداری ایستاده صحنه جنگ را تماشا می کردند سواران بختیاری با سرسختی می جنگیدند ولی امیرمفخم به احمد خسروی که ریاست سواران بختیاری را داشت پیغام می دهد که چون ما خیال رفتن از این محل را داریم دست از جنگ بکشید و به ما ملحق شوید.

سوارهای کلهر موقع را غنیمت شمرده به بختیاربها حمله می برند و بختیاربها را شکست داده متفرق می سازند.

امیرمفخم و مرتضی قلیخان دو عراده توپ که در اختیار خود داشتند گذاردند

و فرار کردند سواران کلهر تا قلعه درباد اردوی امیرمفخم را تعقیب کردند و تلفات زیادی به بختیارها وارد آوردند.

صارم الملک وقتی با سواران بختیاری و دو توپ رسید که کار از کار گذشته بود و بختیارها شکست خورده بودند.

هیأت وزرا پی در پی از پیش آمد جنگ و وضعیت دو طرف سؤال می کردند و می گفتند از اردوی امیرمفخم خبرهای موحش می رسد من جواب دادم این اخبار از طرف سالارالدوله جعل می شود.

سهام السلطان که اکنون نماینده مجلس است و صمصام الملک برادرش هر دو از عراق گریختند که بروند نزد سالارالدوله، زیرا آنها از شکست اردوی امیرمفخم مطلع بودند و خبر شکست امیرمفخم به تهران هم رسیده بود.

امیرمفخم نام خود را به ننگ آلوده کرد فردای آن روز اردوی شکست خورده به طرف عراق حرکت کرد من اسکندر خان را جلو آنها فرستادم که حرکت خلافی نسبت به مردم دهات نکنند.

امیرمفخم و مرتضی قلیخان سلامت وارد باغ فرمانیه شدند امیرمفخم قسم یاد کرد که من دیگر در جایی که یک نفر بختیاری باشد نخواهم ماند و فردا می روم به کمره و درملکی که خریداری کرده ام اقامت خواهم کرد.

جمعی از سواران بختیاری فرار کردند و رفتند به طرف بختیاری.

تمام اثاثیه مرتضی قلیخان و پانزده هزار تومان پول نقدی که داشت بغارت رفت. شک نیست که امیرمفخم چون طرفدار محمد علی میرزا بود عمداً وسایل شکست اردو را فراهم کرده بود.

چون محمد علی میرزا مرد سفاک بی نام و ننگ بود و امیرمفخم هم دوستار او بود چه خوب گفته شاعر:

ذره ذره کاندرین ارض و سماست جنس خود را همچو کاه و کهرباست

ناریان مرناریان را جاذبند نوریان مرنوریان را طالبند

امیرمفخم به طرف کمره رفت و من، مرتضی قلیخان و فتحعلیخان پسر امیرمفخم را با سوارهایی که داشتند نزد خود نگاهداشتم عجب از مرتضی قلیخان است والا همه می دانستیم که امیرمفخم و برادرش سردار جنگ طرفدار محمد علی میرزا هستند پیش از شکست امیرمفخم سالارمسعود و سهام السلطنه با عده ای سوار بختیاری و یک عراده توپ در عراق به من ملحق شدند و نیز یک توپ کوچک اتریشی برای من از تهران فرستاده شد.

همینکه هیأت وزرا از شکست اردوی امیرمفخم اطلاع پیدا کردند به من دستور دادند که با تمام قوایی که داشتم از عراق به قم عقب نشینی کنم تا در قم برای من

کمک فرستاده شود.

سن خوانین بختیاری را جمع کردم و گفتم ما باید شکست امیرمفخم را جبران کنیم و از اینجا حرکت نکنیم خوانین جواب دادند بهتراست بر طبق حکم دولت به قم برویم و در آنجا منتظر دستور بشویم.

چون مرتضی قلیخان بواسطه سواری و تاخت و تاز زیاد بدنش مجروح شده بود او را با درشکه روانه کردیم.

عجب اینست که سوارهای بختیاری فرزندان حاجی ایلخانی که طرفدار محمد-علی میرزا بودند تن به کار نمی دادند و دائماً مشغول غارت کردن مردم بودند و در نتیجه همه بختیارها را بد نام کردند و تر و خشک با هم سوختند. در این وقت امیر جنگ و شهاب السلطنه با سیصد سوار آمدند قم و به من ملحق شدند.

من تمام سوارهای بختیاری را به رواق حضرت معصومه بردم و قسم دادم که باید در جنگ آنقدر بکوشیم تا شکست امیرمفخم را جبران کنیم و تا فتح نکرده ایم به غارت و چپاول نپردازیم در قسم اول که پایداری در جنگ بود به عهد خود وفا کردند ولی در قسم دوم عهدشکنی کردند زیرا بختیارها در غارت و چپاول بی اختیارند. چون سردار جنگ بواسطه شکست امیرمفخم دیگر در تهران نمی توانست بماند در قم به ما ملحق شد.

بمحض انتشار خبر فتح اردوی سالارالدوله در ملایر هزارها نفر از افراد کرد و لر با خوانین و سرکردگان خود به سالارالدوله ملحق شدند و در اندک زمانی قشون سالارالدوله از سی هزار نفر تجاوز کرد.

شکست قشون دولت مشروطه آنها را در اولین مصاف در مقابل قسمت کوچکی از نیروی شاه مخلوع مشروطه خواهان را بغایت پیرشان خاطر و ناامید نمود و مستبدین و طرفداران محمدعلیشاه را امیدوار و شادمان کرد.

دیگر مستبدین تردیدی در سوقیت شاه مخلوع نداشتند و در تهیه برپا کردن جشن ورود او به پایتخت بودند.

ولی دولت و زعمای ملت مخصوصاً مصمصام السلطنه رئیس الوزرا با عزم راسخ به تهیه قشون و مسلح کردن افرادی که استعداد جنگی داشتند همت گماشتند و خود را برای جنگ قطعی و نهایی آماده کردند و به سردار ظفر دستور دادند که با قوایی که در اختیار خود دارد با بقایای اردوی امیرمفخم در قم بماند و دسته های سوار بختیاری که از اصفهان می رسیدند به اردوی خود ملحق کند و آماده برای کارزار گردد.